

## دوران غرور آفرین محمد ظاهر شاه !

جهان را با جهانبانی بقایی نیست، صد افسوس  
بقای جاودانی یافت، ترک دار فانی کرد  
جدا از مردم خود زندگانی، زندگانی نیست  
خوشا شاهی که در دلهای مردم زندگانی کرد (\*)

مرگ این پدیده اجتناب ناپذیر طبیعت، دیر یا زود به سراغ هر زنده جانی می آید و پس از نود و سه سال به زندگی پربار و پرافتخار اعلیحضرت محمد ظاهر شاه نیز پایان بخشید. این خبر غم انگیز افکار مرا چهل سال به عقب برد، قبل از هر چیز جشن های استقلال کشور و بویژه خاطرات رسم گذشت عسکری در نظرم جلوه گر شد، در آن دوران قطعه تشریفات از ارگ شاهی مردی را با قد و قامت بلند در لباس با وقار نظامی سوار با موتر جیبی همراه با موتر سیکل سواران تا محل رسم گذشت و لوژ سلطنتی واقع چمن حضوری بدرقه می نمودند، وقتی شاه و صاحب منصبان عالی رتبه و مقام داران بلند پایه ملکی و عسکری و سفرای دول مقیم کابل به جایگاه شان قرار میگرفتند آنگاه قطعات محدودی از هر بخش اردوی افغانستان جدا جدا با لباسهای مقبول و عظمت و شان و شوکت افتخار بر انگیز توام با نواختن مارش از مقابل شاه رژه میرفتند و از آن روز بیهم چند شب شهر کابل و شهرهای دیگر کشور چراغان میشد، بخصوص ساحه چمن حضوری، با کمپ های متعدد و دسته های موسیقی به زندگی مردم رنگ و رونق و شادی و سرور خاصی می بخشید، در آن سالها امنیت و آزادی در حدی بود که بعضی ها شب را براحتی خانه خود در کنار سرک ها و بروی چمن تا روشنی آفتاب صبح آرام میخوابیدند و هیچ کس و هیچ چیز مزاحم شان نمی شد.

و در دوران تبعید زندگی شاه را بیاد می آورم که در بیشه دور افتاده کشور ایتالیا، دور از وطن و وطنداران و حتی دور از اقارب نزدیک و بعضی فرزندان در محل اقامتش بروی سبزه ها دست میکشید و آرزوی روزی را می نمود که به کشورش برگردد و درغزدی یا خیمه کوچی ها چای بنوشد. سر انجام بکشور برگشت اما بی امنیتی مجال آنرا برایش نداد تا در زیر خیمه کوچی ها چای بنوشد و یا در مزرعه ای با دهقانان برنا و پیری سر صحبت را باز نماید. ولی روزی بخاطر رقم زدن به راه و رسم نظام سیاسی او را به زیر خیمه لویه جرگه که خود مبتکرش بود بردند، در آنجا اکثراً کسانی را دید که مسوول جنگ و جنایات شناخته شده بودند او نوشته ایرا که قبلاً از سوی جفا پیشگان ترتیب شده بود خواند که در آن همه صلاحیت دولت داری به حامد کرزی واگذار شده بود و آقای کرزی در مقابل لقب بابای ملت را برایش قایل شد، آنهم چه بابای بی صلاحیت که حتی فرزندان ناخلفش به لحاظ سنت ریش سفیدی به پیش وازش از جا بر نخواستند.

اعطای لقب بابای ملت از سوی کرزی به شاه سابق به قصه شبیه است که گویند: روزی پدری تصمیم گرفت، همه دار و ندارش را رسماً بیکی از پسرهایش که خیلی دوستش داشت سپرد، در نخستین روز پسر دو عدد تخم مرغ رابه آب جوش داده خورد و به پدر گفت چون دندانهای خودت خوب کار نمیکند میتوانی نانت را در آب که تخم در آن جوش خورده تر کرده نوش جان نمائی، پدر نانش را تر کرد و خورد آنگاه پسر از پدر پرسید، مزه اش چطور

بود؟ پدر از روی ناچاری گفت خوب بود، پسر خوشحال شده گفت اگر همینگونه قانع و مهربان باشی همیشه بامن از اینگونه غذا های لذیذ خواهی خورد.»

بلی کرزی از شخصیت کاریزماتیک شاه خوب استفاده برد ولی شاه بجز جفا از کس چیزی ندید، کرزی با کسانی در تقسیم قدرت نشست و معامله کرد که یک ربع قرن ملت و کشور را بخاک و خون کشانیده بودند و هنوز هم در جهت منفعت شخصی و گروهی شان از سر ملت دست بر نداشته اند. بهر حال احساس تاجر من از مرگ شاه بخاطر نفع و زیان شخصی و تعلقات قومی نیست بلکه با درکی از تاریخ گذشته کشور و مقایسه چهل سال عملکرد محمد ظاهرشاه با شاهان و زمامداران دیگر است که البته ذکر آنهمه در این مختصر نمیگنجد زیرا دوران زعامت وی ایجاب تحقیق و بررسی دقیق و همه جانبه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را می نماید تا دیده شود که در دوران زعامت او چه کارهای مثبتی صورت گرفته و چه کارهای که ممکن بود انجام یابد ولی در اثر بی توجهی از اجرا باز مانده اند. مگر آنچه من در زمان زعامت شاه بچشم خود دیده ام که از فیض آن بسیار مردم بهره برده اند در اینجا به دو سه مثالی اشارتاً بسنده میکنم: با آنکه افغانستان در مقایسه با کشور های منطقه مانند جزیره مطرود از نظر جهانیان افتیده بود و علیرغم درآمد ملی بسیار کم و امداد ناچیز خارجی که بودجه سالانه به نیم میلیارد دالر هم نمیرسید در زمان زعامت شاه بود که مردم افغانستان بنام پوهنتون، سینما و تیاتر آشنا شدند، و از اعمار شفاخانه ها با پرسونل و وسایل مدرن بهره بردند، در آنزمان بود که قلب هندوکش شکافته شد و سرک ها و شاهراه های اسفالت شده بوجود آمد، و برای اولین بار محمد ظاهرشاه بود که نظام دموکراسی پارلمانی را به ملت ارائه نمود و تحت زعامت او، آزادی و اشتراک زن در همه امور اجتماعی آغاز شد و از همه ارزنده تر که از سی سال بدینسو به حسرت از آن یاد میکنیم صلح و امنیت بی سابقه در کشور برقرار بود که همه مردم و توریست های اروپائی نیز از هرات و قندهار تا بلخ و بدخشان وبامیان و نورستان بی هراس و با خاطر آسوده شب و روز سیر و سفر میکردند. اگر در سی سال اخیر آن پادشاه و آن امنیت در کشور بر قرار می بود بلا تردید آرام آرام به چیزهای زیادی دست میافتیم و یا اقلأ تا این حد خوار و ذلیل نمی بودیم که احتیاج قوای ناتو می شدیم. خلاصه محمد ظاهر شاه شاید یگانه زعیمی در افغانستان بوده باشد که در ایام چهل سال زعامت خود فقط به قتل یک نفر قاتل به حکم شریعت تن داده است ولی پس از سقوط وی از قدرت شاهد خونریزی های بیشمار و ویرانی های همه چیز در کشور بوده و هنوز هم هستیم، تاثیر بیشتر در اینست که قبل از تامین امنیت کامل در کشور محمد ظاهر شاه با تن خسته و دل پر خون برای همیشه با ما وداع کرد، مگر به عنوان آگاه ترین، مهربانترین پادشاه و بمثابة سمبول صلح و وحدت ملی همیشه در خاطر ما زنده خواهد بود. روحش شاد و خاطرش گرامی باد.

پایان

(\* این بیت ها از غزل " اشکی به یاد بابای ملت" اثر جناب محمد نسیم اسیر "فخر الاشعراء" گرفته شده .